

روزنگاری های مهاجرت -99

و مملکت را بسیار دوست دارم من البته که حمله نظامی آمریکا به ایران را محکوم می کنم. من مردم ایران " گفتیم هستیم. موضوع جنگ ایران و عراق مربوط به مناسبات هر دو کشور و علیه هر نوع مداخله ای آن هم به این شکل نباید جنگ جدیدی در آنجا راه بیندازد است و آمریکا عزت گوشه گیر
21-08-2007

19 اکتبر 1987 آیواسیتی

آمریکایی ها امروز یک کشتی را در جنوب ایران منفجر کردند! این خبر صبح امروز بود. ظهر که پروین را دیدم گفتم: "نه . . . یک چاه نفتی را بمباران کرده اند!" چه یک کشتی را منفجر کرده باشند و چه یک چاه نفتی را. مسئله اصلی آغاز جنگ افروزی است در ایران. من ناگهان به یاد کودکی ام افتادم و به مفهوم "استخوان جنگ" (1) در افکار عوام. و آن ظهر تابستانی که زنی 60-70 ساله با ویژگی های اشرافیت مذهبی، بعد از ناهار "استخوان جنگ" را لفت و لیس کرد و با یک نوع هیجان ویژه بی تاب که به بی تابی های جنسی گریه های نر و ماده در شبهای مهتابی بهار روی لبه پشت بامها می مانست، گفت: "مدتی است در خانه همسایه جنگ نیست!"

با حسی شهوانی از پله های "غلام گردش" (2) بالا رفت. نعلین های چوبی اش تلق تلق صدا می کرد. سفیدی تنبان چسبانش با نقش و نگارهای حاشیه دوزی شده، انگشتان حنایی پایش را جلوه بیشتری می داد. "استخوان جنگ" را مثل یک گوشواره قیمتی زمردنشان بین انگشتان خالکوبی اش فشرد و به طرف "دریزه" نزدیک شد. دریزه، دریچه کوچکی بود به اندازه یک سوراخ گنجشک در راه پله های رو به پشت بام.

زن، اول سعی کرد از آن دریزه به خانه همسایه نگاه کند ... بعد با لیخندی شیطانی "استخوان جنگ" را به خانه همسایه انداخت... و با هیجانی اورگاسمیک به سرعت از پله ها به پایین خزید و منتظر ماند. من مبهوت به آن زن نگاه کردم و به مفهوم "جنگ" و هیجانی که از "جنگ" حاصل می شود، فکر کردم! و نمی توانستم به لذت شهوانی ایجاد جنگ پی ببرم . . .

وقتی که در خانه همسایه جنگ می شد، زنان جیغ می کشیدند و فحش های جنسی شان آن زن را از هر سوراخ سمیه ای پنهانی بیرون می کشید، او را به طرف دریزه می کشاند و وقتی صداها اوج می گرفت و زنها موهای همدیگر را چنگ می زدند و چپه های مو توی دستشان می ماند، زن با حالتی قدرتمند برمی گشت و لیخند می زد. در چشمهایش درخششی بود همچون دو چراغ پرنور در شب تار . . . دو چراغ نئونی طبیعی که مردمک چشمهایش را باز و بسته می

کرد! و خنده ریزش مو را بر اندامم راست می کرد! و من که کنجکاو رازهای مخفیانه بودم، اصلا نمیتوانستم بفهمم که چرا "جنگ همسایه" آن زن را تا این حد به قدرت و لذت می رساند!

و حالا آنان که طرح جنگ افروزی را ریخته بودند، و آنان که دستور بمباران را داده بودند و آنکه بمب را رها کرده بود، در هنگام اصابت و انفجار به حسی می رسیدند که آن را حتما "نهایت ارضا قدرت" می نامیدند. تلاشی جسم آدمها و حجم منسجم کشتی و ذرات آب و تن سفید مرغان دریایی همه و همه آنان را به لذتی ماورا تصور می کشاند!

حالا می توانستم بفهمم چرا آمریکایی ها از ایجاد حریق و جنگ در ایران به لذتی ماورا تصور می رسند!

با این فکرها روزم را آغاز کردم! در همین لحظه ای که من به قصد رفتن به IWP از خانه خارج می شدم و اتوبوس به آرامی از خیابانهای تمیز و درخت های سبز کنار جاده ها عبور می کرد، در آنسوی دیگر جهان عده ای در سوگ از دست دادن و تکه تکه شدن عزیزانشان در اثر بمباران آمریکا، یا بهت زده بودند و یا می گریستند.

و من چه می توانستم بکنم؟ اندوه مثل علف های خودرو در تمام ذرات تنم به سرعت می روید. من حقیقتا چه می توانستم بکنم؟

چه رویدادهای متفاوتی روی تکه های تن زمین در جریان است!

در کلاس، مارگیت قدری از زندگیش برایم صحبت کرد. گفت: "پارسال چهار شب بیشتر با پیتر نبوده ام، بعد از آن مرتب برایم نامه می نویسد و می گوید دوستت دارم. حالا هم مرتب دنبال موس موس می کند. من از "وین" خوشم می آید و به افکار و اندیشه هایش معتقدم." بعد گفت: "دلم می خواهد با تو دوست شوم. دوستی ها در این کشور سریع آغاز می شوند و سریع هم خاتمه می یابند. من در جستجوی یک دوستی عمیق و پایه دار هستم. می توانم شعرهایت را ترجمه کنم و با هم در زمینه ترجمه شعر کار بکنیم."

در خانه بودم بعد از ساعت 1 بعدازظهر که تلفن زنگ زد و زنی از پشت تلفن گفت: "تلفن تو را از "روئینا" گرفته ام. خبرنگاری مایل است که با تو در مورد شرایط امروز ایران و حمله آمریکا به ایران صحبت کند. خبرنگار از طرف شبکه 2 تلویزیون آمریکاست. خبرنگار که خود را "بری Barry" معرفی کرد با من صحبت کرد.

گفتم: "زبان انگلیسی ام چندان خوب نیست و از پشت تلفن مشکل است که به سئوالات شما پاسخ بدهم!"

گفت: انگلیسی ات هم بسیار عالی است و همین برای ما کافی است.

بعد از پرسش هایی چون وضعیت تحصیلی و موقعیت اقامتم در آمریکا گفت:

- عکس العملت راجع به حمله اخیر آمریکا به ایران چیست؟

گفتم: "من البته که حمله نظامی آمریکا به ایران را محکوم می کنم. من مردم ایران و مملکت را بسیار دوست دارم و علیه هر نوع مداخله ای آن هم به این شکل هستم. موضوع جنگ ایران و عراق مربوط به مناسبات هر دو کشور است و آمریکا نباید جنگ جدیدی در آنجا راه بیندازد. آمریکا با وارد شدن به جنگ موقعیت خودش را به خطر می اندازد.

از آنجایی که موقعیت استراتژیکی ایران در منطقه خاورمیانه و به طور کلی جهان اهمیت بسیار دارد، آمریکا با ورود به این منطقه حساس یعنی ایران و خلیج فارس ممکن است ویتنام دومی بسازد. و ایران محل جنگ آمریکا و شوروی خواهد شد. جنگ جهانی سوم از این منطقه آغاز خواهد شد!"

وقتی که این حرفها را زدم، بری یکباره گفت: "می توانم بیشتر با تو صحبت کنم و بیایم ببینمت."

گفتم: قبل از ساعت 5/5 بله، اما بعد از آن برایم مشکل است.

خواهش کرد و گفت: می توانی به استودیو بیایی؟ (نام محلی را گفت)

گفتم: اتوبوسم همین الان حرکت کرد و اتوبوس بعدی یک ساعت دیگر می آید.

گفت: ممکن است آدرست را به من بگویی؟

آدرسم را گفتم.

گفت: وقتت را زیاد نمی گیرم، فقط چند دقیقه ای با تو صحبت می کنیم!

گفتم: بسیار خوب.

وقتی گوشی را گذاشتم قدری توی فکر رفتم. به خودم گفتم: نکند اینها ماموران "سیا" هستند و من هم صادقانه عقایدم را بیان کردم.

ادامه دارد

پانویس

1- "استخوان جنگ" یک استخوان سه گوشه است که زیر کشکک زانو و در قاب زانوی گوسفند یا بعضی حیوانات دیگر وجود دارد. در فرهنگ عامیانه دزفول، عده ای معتقد بودند که حضور این استخوان در یک خانه باعث ایجاد جنگ و آشوب در میان افراد آن خانه و یا طایفه می شود.

2 - در معماری خانه های قدیم دزفول، "غلام گردش" راهروی کوچکی بوده است بین اتاق پذیرایی مردانه و اتاقهای دیگر که معمولا "غلام" از آنجا با چای و آب و شربت و غذا از مهمانان خانه پذیرایی می کرده است. به بردگان مرد سیاهپوست "غلام" می گفتند و به بردگان زن سیاهپوست "کنیز".

"غلام گردش" در معماری این خانه مذکور آشپزخانه ای قدیمی بوده که در پایین پله های پشت بام قرار داشته است. دیوارهای این آشپزخانه به دلیل آشپزی با چوب و خار و خاشاک، کاملا سیاه و دودزده بوده است